



سخنرانی ضربیه ولایت جبران ندارد
حاج حسین خوش لهجه

ضربه به ولایت جبران ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبدالله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن
الحسين و اولاد الحسين و اهل بيت الحسين و
رحمة الله و بركاته

ما احساس می کنیم که رفقای عزیزى که اینجا تشریف
می آورند، یک طوری باشد که خدای تبارک و تعالی یک
عنایتی بکند، یک حواله ای بدهد، آقا امام زمان یک
عنایتی بکند، ائمه طاهرين یک عنایتی بکنند، از این

نیرویی که به ما داده، در پرتوی مقصد خدا کار کنیم؛ یعنی همین طور که خدا حافظ است، شما حتی الامکان باید با کمک خدا، حافظ ولایتان باشید. قربانتان بروم، اگر آدم حافظ ولایت نباشد، خدشه به ولایت می زند. باید از خدا بخواهید انشاءالله ما ولایتمان بکر باشد. خیلی امروز باید [مواظب بود؛ چون] زمان یک جوری شده است. زمان یک جوری شده، قاطی شده است. زمان دیگر معلوم بود؛ یک عده ای این طرف بودند، یک عده ای این طرف. حالا قاطی شده است. حالی خیلی توجه کنید که انشاءالله امیدوارم اگر خدشه هایی که بیاید به ولایت ما بخورد، باید توجه کنیم.

من در جایی دیگر گفتم [دنیا] مثل سنگر می ماند. باید

خیلی توجه کنید شیاطین یا انس و جن به ما ضربه می‌زنند. یک چیزهایی شده است و حرفه‌هایی شده است و زدند و می‌زنند و حرام‌زاده‌ها این کارها را می‌کنند و این حرفها. مگر شیطان حرام‌زاده بود این کارها را کرد؛ [نه؛ بلکه] کارش حرام‌زادگی بود. شیطان کجا حرام‌زاده بود؟ چرا می‌گوییم حرام‌زاده بود؟ کارش حرام‌زادگی است. (صلوات) اشخاصی که در این دنیا آمدند، همه‌شان باید فرمان ببرند. [ما] فرمان نمی‌بریم؛ این است که ما گرفتار می‌شویم.

ما یک ضربه به اشیاء می‌زنیم؛ اما یک ضربه به ولایت می‌زنیم. ضربه‌ای که به اشیاء زدیم، قابل جبران است. من دلم می‌خواهد توجه کنید. خدای نخواستہ یک نفر

زنا کرد، یک نفر نمی‌دانم کاری دیگری کرد، مال مردم را خورد، نماز نخواند، روزه نگرفت؛ خب، روزه نگرفته، برایش روزه می‌گیرند. خدای نخواستہ آن کار را کرد، یک جوری دیگری باشد، نمی‌خواهم خیلی افشاء کنم، خوشم نمی‌آید، از بالای بلندی پرش می‌کنند پایین. یا مثلاً اگر کار ناجوری کرد، سنگسارش می‌کنند. پس ضربه‌های به اشیاء [قابل جبران است] ما هم اشیاء هستیم، تمام خلقت، اشیاء است. همه، اشیاء خداست. دلم می‌خواهد توجه کنید؛ این زمان، الان، یک جوهرهایی شده است که مثل زمان اول است، خیلی باید توجه کنید. به سرو صداها نگاه نکنید. سرو صداها حرف است. چرا؟ یزید گفت: الحمد لله خدا، شما را رسوا

کرد. [حضرت زینب] گفت: رسوا، فاسق و فاجر است. خدا دو چیز به ما داده است: یکی ما را در قلب مؤمن قرار داده، یکی به ما بیان داده است. امروز اغلب جاها، بیان کناررفته است، حرف می‌زنند. بیان؛ یعنی ما به امر خدا حرف می‌زنیم. حرف آن است که غیبت می‌کنیم، حرف این را می‌زنیم، حرف آن را می‌زنیم. [حضرت زینب] گفت: یزید، خدا به ما بیان داده است. امیدوارم که خدا به همه ما بیان بدهد. حالا دلم می‌خواهد توجه کنید من چه می‌گویم. پس هر ضربه‌ای که ما به این اشیاء می‌زنیم، یک جبران دارد؛ یعنی می‌شود جبران‌ش کرد. البته مبادا بکنید. مؤمن نباید گناه بکند. مؤمن باید مُحرم باشد. من شرایطش را گفتم؛ مُحرم؛ یعنی گناه

نمی‌کند. اگر شما در مکه مُحرم شدی، چیزی که نیست. از ترس اینکه گوسفند نکشی یا بز نکشی، از ترس اینکه گوسفند نکشی مُحرم هستی. اگر اینجا مُحرم شدی، محض امام زمان که دارد تو را می‌بیند، محض خدا، درست است. آنجا خب، که یک گوسفند می‌کشی. آره، [یک نفر] آنجا به هم برخوردند، گفت: اگر مُحرم نبودم، فلان، فلانت می‌کردم. خب بفرما، اینکه مُحرم نیست.

پس شیعه باید مُحرم باشد. این حرف درست است. حالا آمد و مُحرم نبود و کار ناجوری کرد. نه، خدای تبارک و تعالی یعنی یک حدی رویش گذاشته است، حدش را می‌خورد. پس ما یک کاری است که این خیانت به

اشیاء است؛ [اما] ما یک خیانت به ولایت داریم؛ آن است که پدر درمی آورد. دو مرتبه می گویم: [ضربه به] تمام کارهای این اشیاء جبران دارد. آیه توبه وقتی نازل شد، خیلی شیطان گریه کرد. مرتب گفت: ای فرزندان من، بچه های من، بیچاره شدیم، بیچاره شدیم. گفتند: چرا؟ گفت: خب، هر کاری که می کند، توبه می کند. پسرش یک حرفی زد، شیطان جشن گرفت. روایت داریم، گفت: بابا، به آن ها مرتب می گوئیم بکن، بکن، توبه می کنی؛ بعد نمی گذاریم توبه کنند. شیطان از این حرف پسرش جشن گرفت. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، می گفت: می روی توی سلمانی صورتت را می تراشی، اول نتراش؛ اما الان که تراشیدی، آمدی

بیرون توبه کن. باید دائم پرچم توبه دست ما باشد. آن پرچم توبه خیلی خوب است. خیلی باید توجه داشته باشید. (صلوات) روایت داریم، پیغمبر رحمت ما، چند تا «استغفر الله» می گفت، «استغفر الله ربی و أتوب الیه» می گفت. [گفتند:] ای رسول گرامی، یک خلقت تو را اطاعت می کنند، تو که معصومی، تو که از خودت حرف نمی زنی. گفت: خدا به من گفت: بلغ، نگفت تند بگو یا یواش. من احتیاط می کنم. عزیز من، شیعه باید احتیاط کار باشد. چرا؟ به دینم قسم، الان شاید یک هفته باشد، این آقا یک فرمایشی فرمودند، من ناراحتم. چرا؟ بشریک وقتی می بینی داد می زند، فریاد می زند؛ [چون] یک چیزی را می بیند، یک چیزی می داند،

می بیند که اینجوری می شود، باز هم آدم ناراحت است. بشر باید ناراحت باشد، مبادا کسی از دلش راضی نباشد. چرا خدا به شما می گوید: اگر یکی از دستت ناراضی باشد، هیچ عبادتت را قبول نمی کنم؟ اما چه می گوید؟ [وقتی که] آن آدم حتی الامکان مؤمن باشد.

من یک صحبتی کردم، بعضی ها خلاصه، یک قدری [آن را رشد دادند] حرفهایی را که می زنم، خودتان رویش نگذارید؛ جوابگویش من هستم. شما می خواهید یک مطلبی را رشد بدهید؛ اما آن رشدی که می خواهی بدهی، یک وقت می بینی آن سازگاری با این ندارد؛ آن وقت مثلاً یک خانمی ناراحت می شود، یک کسی ناراحت می شود. من اگر گفتم که زن آن ارزش ظاهری را

ندارد، نگفتم که زن ارزش واقعی نداشته باشد. پیغمبر اکرم آمد خلاصه، خیلی به زنها یک جلالتی داد؛ اما گفتم که کسی که بچه ندارد، غیر از این است که بچه داشته باشد. آنکه بچه ندارد فرق دارد. آن که بچه دارد، ولایت پرور است. آنکه بچه ندارد، نه اینکه ارزش ندارد، تولیدش کمتر است. اگر من گفتم که مثلاً ارث اینجوری می برد، یا امیرالمؤمنین می گوید الحمد لله من را مرد خلق کردند، نه اینکه زن بی ارزش است؛ زن ارزش دارد. فلان آقا هنوز هم می گوید، می گوید: قوم و خویش ما این کار را می کند: هر چه زنش می گوید، غیر از آن می کند. این چه کاری است که می کنید؟ خیلی بدبختی است که ما یک چیزی نفهمیم، روی عقیده خودمان کار

کنیم. این خانم شما می گوید الان برو یک گilas بگیر، خیار بگیر. خب، این هم مؤمنه است؛ یک حاجتش را برآورده می کنی، هفتاد حج، هفتاد عمره به تو می دهد. به او بگو. هر کاری می گوید، غیر از آن بکنی؟ این کار چیست که می کنی؟

آن وقت تمام اینها که اینجوری هستند، مقدس است. اینها مقدس هستند. بابا، عزیز من، به موسی می گوید برو بدترین چیز را بیاور. موسی بدترین چیز سگ را می آورد، یک مرتبه شک می کند، نکند که این نباشد. [خدا] گفت: یک مقدار دیگر آمده بودی، تو را از درجه پیغمبران می انداختم. حالا زن ارزش ندارد؟ به قدر یک حیوان ارزش ندارد؟ این حرف چیست که تو می زنی؟

ارزش دارد. اگر من می گویم، می گویم خدای تبارک و تعالی یک ناقصی [روی زن] گذاشته، ارثش مثلاً اینجوری است، شهادتش مثلاً اینجوری است، تو خودت را روی او حساب نکن. من می خواهم مرافعه شما کنده شود، می خواهم حرف و حدیث شما کنده شود؛ نه اینکه زن ارزش ندارد. زن خیلی هم ارزش دارد. پیغمبر به زن ارزش داده؛ اما خب، گفته اطاعت شوهرت را بکن، نکنی عذابت می کنم. به اجازه شوهرت برو بیرون؛ [اگر] برود، عذابش می کند. آن که به تو مربوط نیست. ببین، پیغمبر رحمت می داند عایشه اینقدر بد است. اگر بگویی نمی دانست، اصلاً ما به ولایت توجه نکردیم. می داند جنازه امام حسن را تیرباران

می کند، می داند می آید توی جنگ جمل می رود؛ اما می گوید: عایشه با من صحبت کن، لایش را می گیرد. ما می گوئیم بابا، خانمهایتان را لا بگیرید. تو که الان مردی، اینقدر توقع خودت را روی این پیاده نکن، من حرفم را می زنم. من می خواهم تو راحت باشی. من اگر تو را بالا بردم، آن را بی ارزش نمی کنم. می گوئیم: خب، با او بساز.

مگر این روایت صحیح نیست؟ صحیح است، بچه ها که لت و لوث می شوند، مال این است که یک طرف راضی نیست. یک طرف راضی نیست، بچه لوث می شود. من می گوئیم با هم اینجوری باشید، رفیق باشید، دوست باشید. بابا جان، عزیز من، روایت داریم: حالا اینجوری

شده، [شما] یادتان نمی‌آید. آبی که از ناودان آمده بود، یک ماه آزرگار یا بیشتر بود؛ بس که هوا سرد بود. من دستهایم از سرما همه‌اش زخم می‌شد. حالا می‌گویند می‌خواهی نماز شب بکنی، یخ را بشکنی، غسل بکنی، بروی نماز شب کنی، ایشان به شما یک کار داشته باشد، [شما اعتنا نکنی] می‌گویند: «هذا احق!، مقدس!، هذا احق!»

عزیز من، قربانتان بروم، گذشت داشته باشید. دیروز ایشان آمد یک مرتبه یک چیزی گفت، اصلاً به روی خودم نیاوردم. همچنین خودم را زدم به یک چیزی، یک ساعت دیگر آمد، گفت: آره، من گرما شده بود، یک قرص خورده بودم، حال من درست نبوده [که این

حرفها را زدم] گفتم: حال تو درست باشد، من از شما توقع ندارم، ناجور هم باشد توقع ندارم. خیالت راحت، هر چه می خواهی بگو. آدم برای یک چیز جزئی که زندگی اش را به هم نمی زند که عزیز من، قربانتان بروم، فدایتان بشوم. ببین، دوباره من تکرار می کنم. بابا جان من، [زن] ارزش دارد، پیغمبر ارزش داده؛ اما ارزش ماورایی آن زن این است که امر را اطاعت کند. اگر امر را اطاعت نکرد، ارزش ماورایی خودش از بین می رود. این به من مربوط نیست. من باید چه کنم؟ [من باید کار خودم را بکنم؛ با او خوش اخلاق باشم] چرا معاذ را این جور کرد؟ مگر پیغمبر تشییعش نکرد؟ هفتاد هزار ملک آمده برای معاذ، پیغمبر هم آمد او را توی قبرش

گذاشت. حالا مادرش آمد گفت: وا اماه، بشارت به بهشت. یا اماه، همچنین قبر به او فشار آورد که دنده چپ و راستش را یکی کرد. چرا؟ بداخلاق بود. اگرزن ارزش ندارد، چرا آقا تو را اینجوری می کند؟ اخلاقت را خوب کن. من فدای همه شما بشوم. یک دوست دارم، می گفت به قدر یک ساعت به من چیز گفت. وقتی خوب گفت، رفتیم ناهار بخوریم. گفتم: یک ساعت برای من قرآن خواندی. خب، بفرما. یک وقت برای تو قرآن می خواند، گوش به کلام خدا بده. (صلوات)

پس بنا شد که توهین به اشیاء، خوب نیست، گفتم باید مُحرم باشی؛ اما جبران دارد؛ اما توهین به ولایت جبران ندارد. اول کسی که توهین به ولایت کرد، عمرو ابابکر

بود. جبران ندارد؛ یعنی حد ندارد، جبران ندارد. چرا جبران ندارد؟ [با] توهین به ولایت، گمراه کننده خلق می شوی. [با] توهین به ولایت، بدعت گذار می شوی. اول کسی که توهین به ولایت کرد، عمر و ابابکر بود. گفت: «من» [ولی] هستم. توهین کرد، گفت: «من» هستم. خدا گفته: علی است، پیغمبر گفته علی است، قرآن گفته علی است، جبرئیل گفته علی است، می گوید: «من» هستم. حالا خدا با او چه کرد؟ حالا خدا گفت: بعد از رسول الله، اینها مرتد و کافر شدند. چه کار کردند؟

آن کلامی که دوست عزیزم، تخم چشمم گفت که رویش صحبتی کنم، انشاء الله امیدوارم که وقتی می خواهند نقل کنند با آن ابعاد نقل کنند. خدا رحمت

کند حاج شیخ عباس را، گفت: وقتی ابراهیم خانه [خدا] را ساخت، خیلی آن‌ها خلاصه توی چاله و اینجوری بود. یک جایی بود که در نظر مردم نبود. حالا هم این همه که فعالیت کردند، [مکه] هنوز هم یک پیچ اینجوری دارد، آنجوری دارد. حضرت ابراهیم به خدا گفت: خدایا، آخر چه کسی اینجا می‌آید؟ گفت: یا ابراهیم، ندا بده. هر کسی که به ذرات تا [حتی] ذرات ما، لبیک گفت می‌آید. گفتند. اهل تسنن لبیک گفتند. تمام این‌ها که می‌آیند، [برای این است که] لبیک گفتند؛ اما «بشرطها و شروطها و انا من شروطها» شرط قبولی حج، علی است. آمدند، ندای ابراهیم صحیح است؛ اما یک شرط و شروط دارد. آن که ابراهیم ندا کرد درست است، خیلی

قشنگ است؛ اما باید شرط و شروطش را بگوید. شرط و شروطش، دوستی علی است. اگر این نیست، مگر مکه به جا نمی‌آورند، عمره به جا نمی‌آورند، نماز نمی‌خوانند، روزه نمی‌گیرند، جهاد نمی‌روند؟ اینقدر قرآن را احترام می‌کرد، انگار دیدم قرآن را گذاشت زمین، گفت: لعن علی ابوک، لعنت به پدرت، چرا گذاشتی زمین؟ [با این عبادتها] چرا [خدا] این‌ها را لعنت می‌کند؟ پس شرط قبولی ندای ابراهیم، ولایت است. امام رضا می‌گوید: «بشرطها و شروطها، انا من شروطها» شرطش، ولایت است. (صلوات)

حالا گفتم توهین به خلق جبران‌پذیر است؛ اما توهین به ولایت، جبران‌پذیر نیست. حالا ما توهین به ولایت

نمی‌کنیم، ما بدعت به دین نمی‌گذاریم؛ اما طرفدار بدعت به دین هستیم؛ اینجا است که ما مبتلاییم. بت‌هایی درست می‌کنند، ما طرفدار آنها نیستیم. وای به حالمان! عزیزان من، این را هم من به شما بگویم: تمام این خلقت وصل به هم است، ما جدایش کردیم. تمام این خلقت وصل به هم است؛ اینجا وصل به آسمان است، آسمان وصل به عرش است. یک دانه حرف از وحدت؛ یعنی وحدت به قرآن، وحدت به رسول الله، وحدت به علی و خدا؛ اما شیطان هم وحدت دارد. حالا بدبختی ما این است؛ آن‌هایی که آمدند بدعت گذاشتند، پشت به ولایت کردند. اولی‌اش هارون و مأمون هستند، متوکل هست، اولی‌اش عمر و ابابکر

است، آن‌ها این را تأیید کردند. اسلام بی علی که روح ندارد. اسلام خیلی خوب است. اگر شما بدانید که چقدر اسلام زحمت کشیده. اگر شما بدانید پیغمبر اسلام چقدر خون دل خورده است. اگر بدانید پیغمبر اسلام چقدر زحمت کشیده. خدا می‌داند، روایت داریم، اینقدر پیغمبر را زدند، او را پشت دیوار انداختند، گفتند مُرد. خون از او می‌ریخت، نه یک ذره. آمد پیش حمزه. گفت: عمو جان، چه می‌گویی؟ گفت: بیا اسلام بیاور. همانجا روایت داریم: حمزه سیدالشهداء اسلام آورد، دست کرد به شمشیر، آمد گفت کسی جرأت دارد به بچه برادرم حرف بزند. خیلی حمزه سیدالشهداء زحمت کشیده، چقدر پیغمبر خون دل خورده؟ حالا هر ابعادی که دارد،

هر چیزی که دارد، احترام دارد. به قدری این اسلام احترام دارد که اگر یکی از آن‌ها را قبول نداشته باشی کافری. نمازش را قبول نداشته باشی کافری، روزه‌اش را قبول نداشته باشی کافری، حجش را قبولش نداشته باشی کافری. چقدر اسلام ارزش دارد؟ هر چیزی از آن را قبول نداشته باشی، کافر هستی. چقدر اسلام ارزش دارد؟ حالا این اسلام درست است. حالا [پیغمبر] این همه زحمت کشیده، ما می‌دانیم، درست است؛ اما یک درست‌تر داریم. عزیز من، ما [اسلام را] احترام می‌کنیم. تمام گلوله‌های خونمان این است که اسلام را احترام کنیم؛ اما خب، حالا که می‌خواهد امیرالمؤمنین را معرفی کند، یک ذره کوتاهی کرد. [خدا] گفت: یا محمد، کاری

نکردی. چرا؟ تمام زحمت‌هایش این است که علی را معرفی کند. پس اسلام درست است، امر اسلام که پیغمبر باشد، امر کرد، علی را، آن درست‌تر است. حالا آن‌ها چه کار کردند؟ گفتند ما تمام اسلام را قبول داریم؛ اما علی را قبول نداریم؛ خدا هم لعنتشان کرد. این یک بدعتی در دین شد. حالا مردم چه کار کردند؟ مردم آمدند، رفتند طرفدار بدعت‌گذار شدند. حالا آن موقع [تنها] که نبوده است؛ این همین جور است؛ آنجا هارون شد و آنجا مأمون شد، آن متوکل شد و آن حجاج شد و همین اسلام مرتب دارد می‌رود جلو.

من به شما عرض کنم، آقا امام زمان که می‌آید قیامت صغری است. شما که مرتب می‌گویید امام زمان بیاید،

یک قیامتی به پا می‌شود. امام زمان حمایت از هر شیء می‌کند، از هر حکومتی می‌کند، از هر شیء می‌کند. می‌آید به این‌ها می‌گوید: چرا شما مسجد الاقصی را غصب کردی؟ تو نباید غصب کنی. مسجد برای مسلمانهاست. می‌آید [آن را] می‌گیرد. اما حالا آمدیم سر مسجدها. چرا مسجد را اینجوری کردید؟ چرا کله سیاه کردید؟ چرا مسجد را معبر کردید؟ حالا به ما چه می‌گوید؟ می‌گوید: در آخرالزمان به اهل مسجد، چیزی است که نمی‌توانم بگویم. چه کار می‌کنید؟ چرا؟ دیگر مسجد نیست. به امام صادق می‌گویند: آقا، شما گفتی [اگر کمک کنی در حد یک] آجرش اینجوری است، چراغش را روشن کنی [اینطوری است، پس چرا در

آخراالزمان مذمت شده است؟] می گوید: جای بدعت گذار
به دین می شود. چرا اینطوری می شود؟

حالا عزیز من، قربانتان بروم، می خواهی راحت باشی،
بیا حرف پیغمبر را بشنو؛ اما آرام بگیر! تو نیرویت را
نمی توانی نگه داری. نیرو در بدنت زیادی می کند. این
بچه که می پرد اینجا، می پرد پشت آنجا، آنجا می پرد،
این روح در بدنش زیادی می کند. روح زیاد است، بدن
کوچک است. حالا این بچه وقتی بزرگ می شود، یک
آرامشی دارد. حالا آن نیرو هم که در تو هست، عین
همین است؛ آرام نمی توانی بگیری، تو بچه ای. چرا
نمی توانی آرام بگیری؟ چرا نیرویت را بی خودی خرج
می کنی؟ والله، اگر قلم را اینجوری کنی، روی کاغذ

بیاوری، این از تو بازخواست می شود. من نیرو به تو دادم که خرج من کنی، خرج چه می کنی؟ چرا نیرویت را خرج می کنی؟ حالا ببین، پیغمبر چه گفت؟ حالا در آن زمان به سلمان گفت: زنهای اینجوری می شوند، مردان اینجوری می شوند. همان حرفهایی که خودتان بهتر می دانید که چه می شود، همانها که شده است. چطور بود سابق؟ مسجدها را تا آنجا سیاه پوش می کردند؛ حالا چراغانی کردند. یک مشت عکس های ناجور هم زدند و دارد در مسجد عشق می کند. یک دفعه عشقش توی سینماست، یک وقت توی مسجد است. این می خواهد به عشقش برسد.

اگر «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» گفتند که تمام

خلقت باید امر پیغمبر را اطاعت کند، پیغمبر هم تمام خلقت را رهبری می کند. بی خود نیست که به پیغمبر یک همچنین حرفی زدند؛ تمام خلقت را رهبری می کند. ما باید توجه به رهبری پیغمبر داشته باشیم. حالا در هر زمانی رهبری می کند؛ اما اگر ما آن رهبری پیغمبر را قبول داشته باشیم، تبصره به آن ننزیم. ما در رهبری ولایت، در رهبری نبوت، در رهبری قرآن، تبصره می زنیم. آن تبصره که به آن بزنی، باطل است. یک دوستی داشتیم، ایشان با قرآن خیلی آشنا است، از من سؤال کرد، گفت روایت داریم اگر کسی کاری بخواهد بکند، انشاء الله بگوید آن کار، این را سقوط نمی دهد؛ اما حضرت موسی وقتی که گفت می خواهم علم بیاموزم.

[خدا] گفت: [برو] پیش خضر، موسی انشاءالله گفت. چرا اینجوری شد؟ گفتم که وقتی با خضر روبرو شد، خضر گفت: توان نداری. گفت: من پیغمبر اولی العزم هستم. «من» آورد تویش، تبصره به آن زد. آن انشاءالله رفت. این است که آنجا باقی آورد. ایشان خیلی خلاصه این حرف را قبول کرد.

حالا پیغمبر اکرم، هم رحمت است در تمام خلقت، هم رهبر است برای تمام خلقت. حالا بین چه می گوید؟ می گوید: اگر آن زمان درک کردی، واجبات، ترک محرمات، منتظر امام زمانت باش، همین. این طرف و آن طرف نرو، نیرویت را این طرف و آن طرف نزن. می توانی آرام بگیری یا نه؟ [می گویند] آقا، بی تفاوتی

می شود و آقا، نمی دانم اینجوری می شود و هر کسی که یک وظیفه ای دارد و وظیفه ما این است، [اینها] یک چیزی شیطان برایت درست می کند، تو را حرکت می دهد. آن نیروی تو را شیطان به نفع خودش استفاده می کند. آرام بگیر! چقدر می گویم آرام بگیرید، چرا آرام نمی گیری؟ ولایت هنوز در قلب ما خیلی یقین نکرده است. عزیزم، اگر یقین کنیم آرام می گیری. چرا می گوید «انتظار الفرج، افضل عبادة» اما انتظار بکشی او بیاید، نیروی این طرف و آن طرف. کجا می روی دیگر؟ آرام باش! می توانی آرام بگیری یا نه؟

عزیز من، یک قدری توی این حرفها تفکر داشته باش. از کجا بشر سقوط می کند؟ از بی تفکری. اگر تو تفکر

داشته باشی، با تفکر راه بیایی، با تفکر قدم بزنی؛ تفکر، عدالت [است]. تفکر تو را به عدالت می‌رساند. [با] بی‌تفکری ظلم و جنایت می‌کنی. انصافاً اگر ابابکر تفکر داشت، برای دو سال که خودش را طاغوت نمی‌کرد. عزیز من، تو هم اگر تفکر داشته باشی، دنبال بدعت گذار نمی‌روی. چرا تو با او محشور می‌شوی؟ ما نباید مخالفت آیات خدا را بکنیم. جسارت می‌شود، خیلی بی‌تفکر هستیم. خدای تبارک و تعالی ناقه صالح را آورد، گفت: یک این یک روز این آب را بخورد، روزی دیگر به همه شما شیر می‌دهد. شیر ناقه صالح جاری بود، نه اینکه بدو شد، جاری می‌شد. حالا آمدند ناقه صالح را پی کردند، تمام مبتلا به عذاب شدند. از امام صادق سؤال

کردند: [چرا همه مبتلا به عذاب شدند؟] گفت: [چون] همه به این امر راضی بودند. عزیز من، تو هم به بدعت گذار راضی هستی که دنبالش می‌روی، پس با تولیدش شریکی. تولیدش پدرت را درمی‌آورد. چرا آرام نمی‌گیری؟

من وقتی می‌گویم تمام این‌ها وصل به هم هستند، انبیاء، پیغمبران همین‌طور بودند. آن زمان [اطاعت] آن‌ها ولایت بوده، [اما بعد از ابلاغ ولایت توسط پیغمبر] تمام ولایتها از این عالم برچیده شد؛ نه از این عالم، از آن عالم [هم برچیده شد]. وقتی که علی را بلند کرد، [و آیه] «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» [نازل شد] تمام انبیاء باید بیایند زیر این بال، هر که

نیامد، نیامد.

عزیز من، یک قدری تفکر داشته باش. ببین، ماهی‌ها که به اصطلاح، ما می‌گوییم حیوان هستند. حالا آمدند قرارداد گذاشتند که ماهی‌ها را شنبه بگیرند. رفتند یک چاله درست کردند. خدعه کردند، ماهی‌ها همه رو آمدند. اینها از کجا رو می‌آیند؟ همه وصل به هم است. ماهی‌ها را چه کسی خبر کرد رو بیاید؟ حالا من به شما بگویم اصل مطلب این است. اگر انبیاء یک کاری را کردند، حرفی را زدند، از جانب خدا می‌زنند. خدا حامی اش است. آقا، بیا از جانب خدا حرف بزن، خدا حامی تو است. چرا از جانب خودت حرف می‌زنی؟ آقای دکتر، آقای مهندس، بیا حرفی بزن که قدرت تمام

خلقت در دست خداست، با آن قدرتش از تو حمایت بکند. چرا از خودت حرف می‌زنی؟ [چون] توجه نداری. حالا ماهی‌های زبان بسته آمدند، این‌ها آن‌ها را گرفتند. صبح کردند، همه بوزینه شدند. تو خیال نکنی من بوزینه نیستم. آیا [به خاطر] امریک نبی، [به خاطر] یک شتر، خدا فرمان می‌دهد این آیات من است، آیا امام زمان، به قدر [...]، چرا ارزش قائل نیستید؟ عزیز من، تو خبر نداری چه کاره‌ای؟ برو دعا به امام زمان بکن، واقعیت تو را به تو نشان نمی‌دهد. بنده هم همین جور شدم؛ اما به احترام ولایت، من آدمم. چرا؟ بابا جان، فرمان نبردی دیگر. تو باید فرمان ببری. اگر فرمان ببری، به فرمان، حرف بزنی، می‌گویم تمام ممکنات از

تو حمایت می کنند. عزیز من، این حرفها را باید با تفکر [گوش کرد] انشاءالله امیدوارم هر کسی هر کاری دارد، یک قدری کارش را بکند، بگذارد زمین. یک استراحت کند و این نوار را گوش بدهد. چه کسی از تو حمایت می کند؟ تو کاری که بی امر بکنی، حامی اش شیطان است. کاری که با امر بکنی، حامی اش خداست، حامی اش خود ولایت است. چرا نمی کنی؟

چرا اینقدر خدا عمر و ابابکر را لعنت کرد؟ پشت به امر کردند. به امر می گوید تو بیا امر من را اطاعت کن! کسی که بگوید «من» را اطاعت کن، همان است. نه، من خدا را اطاعت می کنم. هارونش هم همین را گفت، مامونش هم همین را گفت. خدعه هر وقت باشد افشاء می شود،

ما [نباید] درباره مردم خدعه نکنیم؛ هر وقت باشد افشاء می شود. ببین، مأمون چه خدعه‌ای کرده، امام رضا را کشته، حالا گل زده است و پابرنه شده است، یابن عم، یابن عم هم می کند و یک هفته هم سر قبر آقا امام رضا گریه می کند. خدعه کرده است. حالا ببین چه کارش می کند؟ حالا خدا لعنتش می کند. عزیزان من، خدعه نکنید. والله، اگر حرف پیغمبر را بشنویم، دنیا و آخرتتان [درست می شود] عزیز من، نیرویت را بی خودی خرج نکن. تو نیرویت را باید برای وجود مبارک امام زمان بگذاری.

پس بنا شد که تجاوز به خلق، یک کاری دارد می شود؛ اما تجاوز به ولایت نمی شود. عزیز من، تجاوز به ولایت

چیست؟ آن می گوید: «من»، مشابه [ولایت] می شود، تو هم مشابه را کمک می کنی. وای بر حال یک عده ای! آن زمان هم همین را گفتند. بدانید من عمر را می گویم، ابابکر را می گویم، من هارون را می گویم، مامون را می گویم. این ها آمدند گفتند: ما امر هستیم، امر واقعی را کنار گذاشتند، گفتند ما هستیم، خدا هم لعنتشان کرد. تا حتی کوچکترین کاری راجع به بدعت گذار بکنی، شریک هستی. چرا راجع به امام حسین می گوید: کسی که اسب نعل کرده [در گناه اینها شریک است]؟ اسب نعل کردن جرم نیست، تا حتی می گوید سوزن نخ کرده، [در گناه اینها شریک است] آیا جرم است؟ شمشیر تیز کرده، آیا جرم است؟ این ها چه جرمی است؟ حالا ببین

امام صادق چه کار می کند؟ من الان در بدعت گذار هستم، می خواهم شما روشن شوید. حالا یک شخصی بود آمد. امام صادق یک دوستی داشت، این دوستش یک دوستی داشت. گفت من کاری که نکردم. حالا برویم ببینیم [آیا گناهی مرتکب شدیم؟]. خلاصه، هر قضایایی که وعده اش تمام می شود، هر کسی می رود در فکر خودش که یعنی کاری کرده یا نکرده. این هم گفت: من کاتب بودم. هفتاد هزار نفر آمدند کربلا، من نوشتم. این ها رفتند خدمت امام صادق. امام صادق روزه داشت. وقتی تمام شد، کارش را گفت. اینقدر حضرت گریه کرد، اشک از چشمش می چکید. گفت: ما که حرفی نزدیم. گفت: صبر کن! یکی کاتب شدید، یکی

اسب نعل کردید، یکی سوزن نخ کردید، یکی لباس دادید، چه کار کردید. همه جمع شدید، جدمان را کشتید. بدعت گذار هم این است. کوچکترین حمایتی که از بدعت گذار بکنی، عین همان شریکی.

بابا جان من، توجه کن. امروز روزی نیست که سرت را زیر بیندازی و مسجد جمکران بروی و اینها. حالا نگویند می گویند مسجد جمکران نرو. آخر، حرف زدن خیلی مشکل است. چون که کسی که می شنود توجه ندارد. تمام این کارها به جای خودش درست است؛ اما توجه کن تو در چه خطی هستی، در چه راهی هستی. آرام باش! حرف من این است. عزیز من، قربانت بروم، ما کاری به کار کسی نداریم. من از ماوراء گرفتم، دارم به

شما می‌دهم. امروز اگر بخواهید که دینتان حفظ باشد، باید از ماوراء، از زمان رسول الله بگیری بیایی توی خودت پیاده کنی. آنها که ظلم کردند، چطور شدند؟ بدعت گذار چطور شد؟ طرفدارش چطور شد؟ قلدرها چطور شدند؟ چرا؟ کسی که امر را اطاعت نکند، به امر خودش یا به امر شیطان باشد، خدا که حمایتش نمی‌کند. شما باید بدانید چطور خدا حمایت می‌کند. خدا حمایت از مقصدش می‌کند، خدا حمایت از حسینش می‌کند، خدا حمایت از قرآنش می‌کند. روایت داریم همه چیزها برچیده می‌شود به جز سه چیز: یکی اسم خدا، یکی اسم ائمه، یکی اسم قرآن. خدا نگه می‌دارد، خدا می‌گوید من حافظم.

عزیزان من، بیایید فکر کنید. من حرفم همین است. دوباره می گویم، بیایید از ماوراء بگیریید. اصلاً تمام عالم به هم وصل است، ما از هم جدایش می کنیم. حالا وقتی امام زمان بیاید، همین جا بهشت می شود. بهشت را که اینجا نمی آورند. تمام مانعش را برمی دارد. دیگر بدعت گذار نیست. تمام ظالمین را به حسابشان می رسد. زمین می آید می گوید یابن رسول الله، من را غصب کرده. کارهایی می کنند که برمی گردد امام زاده ها را خراب می کند. [می گویند] بابا، بیایید ببینید دارد امام زاده ها را خراب می کند، بیایید طرف دجال برویم. مگر [شیطان] تو را ول می کند؟ حالا امام زمان می گوید: «جاء الحق و زهق الباطل» تمام باطل رفت کنار، حق آمد سر

کار. حالا شیطان میان زمین و آسمان می گوید از عنسبه دفاع کنید. دو ندا می آید؛ ندای دو ندایی تو را به شک می اندازد.

کارهای امام زمان می آید. آن را که تو بتش کردی، به دارش می زند. روایت داریم. امام زمان، خوب، خوبها به امام زمان برمی گردند. چرا؟ کار را ببینید، رفتار را ببینید. حالا می گوید امام زمان چه موقع می آید؟ آخر، می توانی بیاید؟ آن را که تو می خواهی، برمی دارد می زند به دار. چرا همچنین کردی؟ چرا امام زاده را خراب می کند؟ چون غصب است. حرفها را توی هم می زنیم. یک وقت بهشت معصومه که توی راه است، درست کردند. یکی دو تا مرده بود، مرتب می گفت: بابا، این خاکها را از روی

من پس بزنیید. خب، ما یک تعبیر خوابی داریم. گفتم: اینجا غصب است. دو نفر بودند. خوب که تحقیقات کردند دیدند، این مال یک چوب دار بوده، شتر داشته، آنجا منطقه آن بوده است. ورثه این راضی نیستند. خدا رحمت کند آقای گلپایگانی را. آمدند رفتند این زمین را به یک مبلغ ارزانی از ایشان خرید، دیگر به ورثه نگفت بیایید از روی من پس بزنیید. چه خبر است؟ مگر امام زمان بیاید اینجوری است؟ مگر یک عقیده ثابت داشته باشید. نگاه به کارها نکنید. این نگاه به کارها ما را سقوط داده است، پدر ما را درآورده است. درویشها را آن هفته گفتم، پدر ما را درآوردند، نگاه به ظاهر می کنند. حاج حسین آدم خوبی است، پیرمردی است، بنده خدا

وحی به او می‌رسد، نمی‌دانم چه، مرتب من را بزرگ می‌کند. نکن بابا، چرا من می‌گویم نطفه و علقه؟ والله، راست می‌گویم. به دینم، راست می‌گویم، می‌خواهم شما گمراه نشوید. حرفهای من را خیلی چیز نکنید، بروید روی آن حرف بزنید، مطالعه کنید، فکر کنید، ببینید با قرآن درست است. فوری یکی را گنده نکن. چرا من می‌گویم حرف من را نزنید؟

والله، اگر بدانید من یک پاره وقتها، بعضی شبها چه چیزی بر سرم می‌آید؟ می‌گویم: خدایا، القاء و افشاء به من بده. این‌ها من را قبول دارند. مبادا تو نداشته باشی. مبادا امام زمان نداشته باشد، مبادا من حرف از خودم بزنم، مبادا جزء لعنت باشم. تو خیال کردی من اینجور

حرف می‌زنم، همین جور راحت هستم. تو چه می‌دانی
من چه به سرم می‌آید. عقیده به آخرت دارم. عقیده
دارم که نباید حرفی که نباید بزنم، چرا می‌زنم. یقین
دارم. خدا رحمت کند آقای حائری را، آمد پیش حاج
شیخ عباس. گفت: داداشم گفت: مرتضی، اگر تو نیایی،
من مکه نمی‌توانم بروم. باید یک ماه خانه ما بیایی.
گفت: رفتیم خانه داداشم. گفت پا شدیم رفتیم دیدیم
یهودی همسایه داداش بود. خیلی خلاصه دانبال و
دینبول داشت. گفت: مریدهای ما گفتند برویم، [او را
منع کنیم؟] گفتم: نه. گفت: ما پا شدیم، رفتیم گفتیم:
السلام علیک یا صاحب بیت. گفت: یک یهودی آمد،
گفت: آقا، چه می‌گویی؟ گفتم: آقا، ما چند وقت مهمان

شما هستیم، در پناه شما هستیم. این ساز و آواز توی اسلام ما حرام است. یک قدری ملاحظه کنید. گفت: چشم. گفت: دیگر ما صدایی نشنیدیم. با شیخ عباس می گفت، گفت: شب آمدم آنجا، گفتم: مرتضی، محض خدا رفتی، حرفت را شنیدند، خوست آمد. مرتضی، بنا کرد گریه کردن که آیا من رفتم بگویم این آرام شد، محض چه کسی رفتی؟ مردان حق، قدم به قدمشان می خواهد محض خدا باشد. آن وقت گفت: یک نفر بود مسلمان بود. هر چه به او گفتیم، دیدیم نه، آن وقت ایشان می گفت این یهودی حیا دارد، آخرش، عاقبت به خیر می شود، آن مرد مسلمان نمی شود. چرا؟ حیا ندارد. حیا بشر را نجات می دهد. حیا، نجات می دهد. اگر

[عمر] حیا داشت، زهرای عزیز را می زد؟ علم داشت، جهادگر بود، فقیه هم بود، حیا نداشت؛ عمر، ابابکر. «الحياء ايمان» حیا جلوی بشر را می گیرد. والله، من راست می گویم. آخر، ما هم جوان بودیم، توی مردم بودیم. یکی می آمد یک وقت مثلاً چوب های ما را برمی داشت، یک کارهای اینجوری می کرد. ما شب که می شد می گفتیم صبح می رویم فلان چیز را به او می گوئیم. باز تا جلویش می آمدیم، زبانمان بند می آمد نمی توانستیم جلویش حرف بزنیم. این حیا است. توجه فرمودید؟ حیا، ملاحظه کار است، بی حیایی ملاحظه کار نیست. (صلوات)

پس من گفتم اینجا اتصال به همه جا هست. انشاءالله

وجود امام زمان وقتی که می آید، این مردم، این‌هایی را که به فعل او راضی بودند می‌زند؛ دنیا می‌شود بهشت. روایت داریم وجیه‌ترین دخترتشت طلا سرش باشد از مغرب برود مشرق، از مشرق برود مغرب، کسی کار به او ندارد. حالا چطور شویم ما اینجوری بشویم؟ ما باید فقط احتیاج به خدا و امام زمان داشته باشیم. هیچ احتیاجی نداشته باشیم؛ نه به خلق، نه به این، نه به صورت اینطوری، احتیاج نداشته باشیم. آن وقت تو هم همین‌طور می‌شوی. آن زمان مردم احتیاج ندارند؛ یعنی یقین دارند. توجه فرمودید؟ حالا تو هم همین بشو. یعنی چه؟ [کسی که] امر را از همه چیز با ارزش‌تر بداند. احتیاج ندارد. این آدم اگر اینجوری باشد، غنی به ولایت

است. اگر شما غنی به ولایت شدی، دیگر احتیاجی نداری. چرا می گویند فلانی غنی است؟ یعنی پول دار است؛ یعنی احتیاج به مردم ندارد. تو اگر غنی به ولایت شدی، دیگر به کسی احتیاجی نداری. ما غنی به ولایت نیستیم.

اینکه من می گویم آقا امام زمان حمایت می کند، خدا حمایت می کند، مصداق دارد. شما حسابش را بکن چطور امام زمان از شهدای کربلا حمایت می کند؟ امام حسین خیلی مواظب است. اینقدر مواظب است کسی از دستش ناراحت نباشد. چرا به شما می گوید اگر کسی از دستت ناراحت باشد، خدا هیچ عبادت را از تو قبول نمی کند؟ هر چیزی مصداق دارد. جان من فدای غلام

امام حسین. حالا امام حسین دید غلامش است، نه اینکه ناراحت باشد. گفت: عزیز من، من آزادت کردم، مبادا اکراه داشته باشی. من تو را آزاد کردم. برو عزیز من، به خدا می سپارمت. این غلام چقدر معرفت داشت. امر امام را اطاعت کرد و رفت، بعد چند دقیقه برگشت. گفت: حسین جان، می دانم چرا گفתי برو؟ من هم رویم سیاه است. شاید تو نخواهی من قاطی شهدا باشم. اگر بدانید با قلب امام حسین چه کرد؟ خدا رحمت حاج شیخ عباس را، امام حسین دید در این گیتی مبادا یکی از دستش ناراحت شود. حالا غلام آمد و فوراً به غلام اجازه داد. این غلام در میدان رجزی خواند، حرفهایی زد و شهید شد. امام حسین صورت به صورت دو نفر

گذاشته: یکی آقا علی اکبر، یکی غلام سیاه. اول گفت: خدایا، رویش را در دو دنیا سفید کن. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را. گفت غلام، مانند شب چهارده می درخشید. خم شد و صورت به صورت غلام گذاشت. عزیز من، چه شیعه‌ای هستیم ما مردم را ناراحت می کنیم؟ چه محبی هستی که اینقدر مردم را ناراحت می کنی؟ عزیز من، مواظب خانواده‌ات، مواظب کارگاه، مواظب تمام ارکانت باش.

یا علی